

## بسمه تعالی

### درس گفتارهایی در فلسفه اخلاق

#### سروش دباغ

خلاصه از معین مرادی (dialectic.blog.ir) - بخش ششم

می توانید برای دریافت قسمت های دیگر به وبلاگ دیالکتیک (البته در صورت آپلود شدن) مراجعه فرمایید.

#### بخش ششم: عاطفه گرایی

از زمان هیوم که از منظری پدر معنوی عاطفه گرایی است این سوال مطرح بوده که آیا همیشه رابطه ای بین ارزش ها و امور واقعی وجود دارد یا اینکه یک شکافی بین آن ها محتمل است. هیوم خودش یک شکاک بود؛ هم در امور اخلاقی و هم در امور معرفتی. لذا بین امور ارزشی و واقعی قائل به یک شکاف پر ناشدنی بود. او اخلاقش را بر اصل همدلی بنیاد نهاد. اما عاطفه گرایی بعدها در حلقه وینی در دهه سوم قرن بیستم به شدت مورد توجه قرار گرفت. فیلسوفی به نام ای. جی. اتر پس از دو سال حضور در این حلقه کتاب مهمی به نام منطق و حقیقت را نگاشت و در آن به بررسی وجود یا نبود آن شکاف پیش گفته پرداخت. اما برای بررسی نظریات او باید به کتابی که در واقع انجین فیلسوفان حلقه وینی بود یعنی *تراکتاتوس ویتگنشتاین* پرداخت. آنها قائل به یک تفسیر پوزیتیویستی افراطی از این کتاب بودند که حتی مورد پذیرش خود ویتگنشتاین هم نشد. شکاف ارزش و واقعیت را جدی می گرفتند و ورودشان به بحث بیشتر دلالت شناسانه بود. به عقیده آن ها احکام اخلاقی که بر زبان انسان ها می آید هیچ بار معرفتی بخشی ندارند و مانند کلماتی که به هنگام هیجان می گوئیم مثل هورااا می باشند. اصلا حرف عاطفه گرایی همین است که واکنش هایی که اخلاقی مینامیم برآمده از احساسات و عاطفه های ماست و هیچ بار وجودی و معرفتی ندارند. لذا سراغ گرفتن از درستی یا نادرستی آن ها بی فایده است. این خلاصه نظر اتر است که از تراکتاتوس برآمده.

*رساله منطقی-فلسفی* (تراکتاتوس) بیشتر فلسفه زبان است و دنبال معیار تشخیص عبارات با معنا از بی معناست. اولین اصل رساله اینست که زبان ماهیت گزاره ای دارد و هر چیزی که در قالب گزاره نباشد (مثل واژه و مفهوم و حرف) افاده معنا نمی کند. دومین اصل رساله اینست که گزاره ها ماهیت تصویری دارند (نظریه تصویری معنا یا picture theory of meaning). نتیجه این دو اصل این است که علی الاصول گزاره هایی معنا دارند که تصویرسازی میکنند. یعنی از کنار هم آمدن واژه های تصویرساز ساخته شده اند.

**سوال:** "گزاره مصور است" به چه معناست؟

عموما این گونه پاسخ میدهند که گزاره هایی که مربوط به امر ممکن در عالم واقع می شوند مصورند. توضیح اینکه برای تعیین صدق و کذب یک گزاره هم، نیاز است که اول گزاره با معنا باشد. با معنا بودن را معادل ممکن بودن بر اساس معرفت انسانی از خارج میگیرد و می گوید گزاره "قلم روی میز است" یا "پلنگ پرواز میکند" یک گزاره با معنا هستند گرچه اولی صادق و دومی کاذب باشد. یعنی در دنیای خارج مثلا می توان رابطه ای را بین پلنگ و پرواز تصویر کرد.

**سوال:** درباره مصور بودن گزاره های صالبه مثل "کتاب روی میز نیست" چه می شود گفت؟

می شود حالت مثبت را تصور کرد و آن را عکس کرد. مثلا کتاب را روی میز تصور کرد و آن را عکس کرد. در هر صورت وجود نداشتن کتاب روی میز هم امر ممکن و لذا معنا دار می شود که بر اساس صدق یا عدم صدقش با واقعیت، صادق یا کاذب است. حال اگر بخواهید درباره گزاره های دینی یا اخلاقی در فضای تراکتاتوس سخن بگویید گزاره هایتان اساسا بی معناست لذا قابلیت صدق و کذب پذیری نیز ندارند.

در واقع او معتقد است که شما در زبان با گزاره ها که مشتمل از واژه ها و حروف است سروکار دارید و در خارج با واقعیت ها یا همان حالات ممکن و اینها با هم متناظرند و وقتی سخنی معنادار است که گزاره ها و موقعیت های ممکن متناظر باشند. در واقع ویتگنشتاین به کل گرایبی قائل بود و از یک تصویر کلیت آن را برای افاده معنا کافی میدانست و مثلا در گزاره "کتاب بالای میز است" دنبال تک تک اجزا که بالا بودن هم جزوشان است و ممکن است واقعیت عینی نداشته باشد نبود و امکان کل تصویر را کافی می دانست.

ویتگنشتاین در تراکتاتوس صریحا امکان وجود داشتن ارزش های اخلاقی در دنیای واقع را نفی میکند.

همه این ها را کنار هم که بگذاریم نهایتا نظر او این است که اخلاق مربوط می شود به امور نشان دانی؛ نه گفتنی! اموری که در قالب گزاره ها می آیند (و تبعا باید معنادار باشند) امور گفتنی هستند ولی همه چیز را نمی توان گفت! از امور گفتنی که فراتر برویم به امور نشان دانی میرسیم. مهمترین مساله فلسفه هم از نظر ویتگنشتاین مشخص کردن مرز دقیق امور گفتنی و نشان دانی است. امور نشان دانی هم نه اینکه چیزی واقعیت داشته باشد و ما فقط به آن اشاره نماییم بلکه اساسا دگرگونی قواعد بازی است. به نظر او نگاه اخلاقی یعنی از وجه ابدی به امور نگریستن که این نکته هم مقوم زیبایی شناسی است و هم قوام دهنده اخلاق. او معتقد است که در هر واقعه ای که حکم اخلاقی را بر می انگیزد هیچ خصوصیت و ارزشی بنفسه وجود ندارد و مثال صحنه اعدام یک فرد را میزند که بدی یا خوبی را در هیچ جزئی از آن نمی توان یافت. لذا این بدی و خوبی که بیانگر حالات ممکن در خارج نیستند اگر در گزاره ای قرار گیرند (مثلا آتش زدن گربه بد است که شامل آتش زدن گربه و بد بودن است) تصویر روشنی نمیدهند پس گزاره معنادار نخواهد بود. درباره زیبایی شناسی و متافیزیک هم همینگونه است.

**سوال:** در این صورت حکم گزاره های اخلاقی که در بین مردم شایع هم هست چیست؟

اینجاست که اثر به افتقار آموزه های اثر، این گزاره ها را صرفا بیان احساسات و عواطف میداند که نه کاشف از دنیاس خارج اند و نه معرفت بخش. در قالب گزاره ها هستند اما فاقد تصویر و لذا فاقد معنا و ارزش صدق و کذب هستند.

**نکته:** ویتگنشتاین بین گزاره های مهممل (nonsense) و بی معنا (senseless) تفکیک قائل است و بر عکس اثر که همه گزاره های بی تصویر را مهممل میداند، او گزاره هایی که کاربرد دارند مثل ریاضیات - منطقی ها بی معنا می داند و گزاره های دینی و متافیزیکی و فلسفی را هم بی معنا و بدون کارکرد.

نکته: ویتگنشتاین بعد ها از این نوع نگاه هم به زبان و هم به اخلاق دست کشید.